

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجّه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۱۱ به تاریخ ۹۹/۹/۳

تبیین حقیقت مصالح و مفسد با بحث توحید ذیل آیات سوره مبارکه قصص و اعراف - ارتباط علو و استکبار در مقابل خدا و فساد فی الارض - ارتباط خروج از مدار دعا و بندگی در مقابل صاحب خلق و امر و حقیقت فساد

تبیین دلالت بر مصالح و مفسد

بحث در روایت هشام بن حکم بود و عرض شد ضرورت حکمت الهی و فعل خدا در مورد موجود مختار؛ در حد انسان، نیاز به احتجاج دارد. احتجاج هم صرفاً استدلال و حتی اقامه معجزه نیست بلکه احتجاج امری وسیع تر است که البته نیاز به استدلال و معجزات هم خواهد داشت. اگر در ادامه فرموده انبیاء دلالت شما را به عهده دارند این شأن دلالت گری انبیاء و اولیاء در توضیح همان احتجاج است. لذا این هم معنایش استدلال کردن صرفاً نیست؛ همانطور که معنای دعوت کردن انبیاء به راه خدا معنایش فراتر از دعوت صوری است. که این بحث را بعداً مفصل تر بررسی خواهیم کرد.

اما نکته ای که بحث می کردیم این بود که اگر انبیاء الهی دلالت به مصالح و منافع انسان می کنند؛ دلالت به اموری می کنند که ضامن بقاء انسان است، این مصالح و منافع را چطور باید توضیح داد. مقصود همین مصالح عرفی است یا چیزی فراتر از آن است. در توضیح عرض شد که این مصالح و منافع در توضیح جریان حکمت خداوند در عالم بیان شده است؛ یعنی برای جاری شدن حقیقت بندگی و معرفت و تسبیح است؛ لذا اینها باید به نحوی به همین حقیقت برگشت کنند.

در توضیح این مسئله به آیاتی از قرآن کریم پرداخته شد و بیان شد که حقیقت مصلحت و مفسده در قرآن با توحید و شرک و با پرستش و استکبار توضیح داده شده است. در سوره مبارکه انبیاء فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۱ نیز در سوره مبارکه مومنون فرمود: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»^۲ این آیات دلالت می کند که فساد وقتی واقع می شود

۱ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۲

۲ - سوره مبارکه مومنون آیه ۷۱

که اهواء ما بر عالم حاکم شود و معیار حق قرار گیرد. اهواء که آلهه ما هستند اگر مدار عالم شود و همه چیز به او برگشت کند، همین حقیقت فساد خواهد بود. لذا معیار صلاح در عالم، حقیقت توحید و اراده الهی و حقیقت بندگی در مقابل خداست. معیار فساد هم تخطی اراده انسان از اراده الهی و استکبار در مقابل خداست.

مصالح و مفساد امور و امر و نهی الهی، حدود الوهیت خداوند

یک نکته را اینجا به عنوان مکمل بحث جلسه قبل توضیح دهیم که این معیار در صلاح و مصلحت در عالم، در فروعات هم جاری خواهد بود. یعنی اگر اعمال و امور انسان مصالح و مفسادی دارد و احکام فرعی شرع، برخاسته از همین مصالح و ملاکات است، این مصالح هم باز به همین نکته بندگی در مقابل خدا برگشت می کند. یعنی مصلحت در فروعات با اصل مصلحت در عالم متباین نیست بلکه شئون آن است.

توضیح اینکه اوامر الهی در شریعت اوامر امتحانیه نیستند که در ورای این امر و نهی، هیچ ملاک و مصلحتی نباشد و بین افعال هیچ فرقی نباشد. روایات ما این مسئله را بشدت نفی کرده است که بین «صلاه و ترک صلاه» و بین «نکاح و سفاح» و... هیچ فرقی نیست و امر خدا به هر کدام تعلق گرفت شما باید اطاعت کنید. لذا ورای امر و نهی مولی در این امور مصلحت و مفسده ای هست، لکن این مصالح و مفساد چیزی در عرض بندگی و پرستش خداوند متعال نیست. یعنی نکته اصلی ما این است که این مصالح بی ارتباط با بندگی خداوند و این مفساد بی ربط به استکبار علی الله نیست. لذا در فروعات هم ملاکات هست لکن اینها حدود و چارچوب همان الوهیت حضرت حق است که مسیر بندگی برای ما خواهد بود.^۳

در سوره مبارکه مجادله در بحث «ظهار» که یک حد فقهی است، خداوند متعال تعبیر «محاده» را مطرح کرده اند. یعنی اینکه عده ای حکم شرع را تغییر داده اند، را قرآن تعبیر به محاده کرده است. محاده به معنی جنگ نیست بلکه مقابله در حدود است. خداوند متعال حدودی دارد و محاده کردن یعنی حد الهی را برداشتن و حد خود را جای آن نشان دادن. اینهایی که با شریعت مخالفت می کنند در واقع دارند حدی در مقابل حد الهی می گذارند.

اما نکته مهم همین است که این حدود الهی، در واقع مسیر و حد و چارچوب بندگی خداوند متعال است. در مقابل هم کسانی که حد می گذارند در واقع حدود خدایی کردن خودشان را در عالم می خواهند جاری کنند. اینها قواعد ولایت خودشان در عالم است. این قوانین بین المللی که کفار وضع می کنند، حدود سرپرستی خودشان است. آنها غایت و

^۳ - علل الشرائع، ج ۲، ص: ۵۹۲

هدفی دارند که با توسعه و پیشرفت آن را بیان می کنند و یک مسیر و چارچوبی برای آن طراحی کرده اند که مسیر تکامل در این غایات است.

پس «حدود الله» مسیر بندگی خداست. حدود و قانون الهی مسیر الوهیت و بندگی ماست. فروعاً فقهیه، چارچوب بندگی در مقابل خداست. حد الهی معنایش فقط این نیست که حدی است که خدا قرار می دهد بلکه خدایی او و جریان الوهیت او منجر به این حدود می شود. خدایی کردن خدا در عالم در ساحت اختیار ما با همین حدود واقع می شود؛ هرچند ما می توانیم از این حدود تخطی کنیم و حتی ممکن است کار به محاده برسد.

نکته مهمی که در این آیات قابل دقت است که بعداً مفصل توضیح می دهیم این است که اگر مصلحت به توحید و حدود الهی و بندگی ما و حرکت در این مسیر تعریف می شود، در لایه دیگر این مصالح و مفسد به ولایت حق و ولایت باطل برگشت می کند؛ یعنی وادی توحید اگر وادی صلاح است در لایه دیگر وادی ولایت اولیاء الهی وادی صلاح است. نیز اگر مصلحت در اعمال و افعال انسان هم به فروعاً و شؤون توحید و بندگی تعریف می شود، در لایه دیگر همین فروعاً به شؤون ولایت و سرپرستی حضرات معصومین تعریف خواهد شد.^۴ لذا محاده با خدا به محاده با رسول تبدیل می شود. قرآن تعبیر می کند: «إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۵

لذا حدود الهی، فروعاً ولایت اولیاء الهی خواهد بود و در طرف مقابل حدود کفر هم شؤون و چارچوب ولایت اولیاء طاغوت خواهد بود. در سوره مبارکه اعراف فرمود: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ»^۶ که ذیل آن در روایت فرمود: ظاهر این فواحش همین احکام ظاهری و مناهی است که در قرآن بیان شده است. اما باطن این فحشاء ولایت باطل و دشمنان اهل بیت است؛ نیز حلال الهی ظاهرش همین حلال هایی است که در آیات بیان شده است و باطن حلال الهی، ولایت ائمه حق است.^۷

^۴ - اشاره به روایت فرمود: «عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَالصَّلَاةُ وَالصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَالْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدْوُنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكُذْبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْفَطْيِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعْدَى الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الزِّنَا وَ السَّرْقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۲۴۲

^۵ - سوره مبارکه مجادله آیه ۵

^۶ - سوره مبارکه اعراف آیه ۳۳

^۷ - در روایت فرمود: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ»

نسبت الوهیت خدا و مصالح عباد به قرینه بحث دلالت

اما قرینه دیگر بر این ادعا که مصالح را بر محور بندگی خداوند متعال باید معنا کرد، این است که همانطور که در این روایت فرموده حضرات «دلالت بر مصالح و مفاسد و منافع» می کند، در عین حال مکرر در تعبیر روایات آمده است که شأن اصلی حضرات معصومین علیهم السلام، «ادلاء علی الله» هستند. در روایت حمزه بن بزیع در کتاب نوادر توحید کافی این تعبیر آمده است: «لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ»^۸ یعنی دعوت و دلالت به خداوند متعال شأن محوری حضرات است و این به نحوی هم هست که همه قوای او در این مسیر است، بطوریکه رضا و غضب او رضا و غضب الهی است. همه وجود او ولو رضا و غضبش دعوت به سمت خداست.

حال سوال این است که این دو دلالت متباین و بی ارتباط است یا خیر؟ یعنی حضرات یک شأن دارند که دعوت و دلالت به خداست و یک شأن دیگر دارند که دعوت و دلالت به مصالح و منافع است؟! یعنی این دعوت و دلالت آنها دو قسمت است که یک قسمت پرستش خداست و دیگری مصالح زندگی و معیشت آنهاست که ربطی هم به بندگی و دعوت به خدا ندارد؟! یا اینکه این یک دعوت است که نسبت اصل و فرع دارد؛ نسبت ظاهر و باطن دارد. بنظر ما ایندو یک دعوت بیشتر نیست و دعوت آنها فقط به خدا و بندگی و پرستش او و دوری از شرک و استکبار در مقابل خداست. این مصالح و مفاسد، شئون و فروع همان حقیقت است. به تعبیر دیگر مناسبات بندگی خدا و حرکت در مسیر الهی و قرب را تعلیم می دهند.

تبیین فساد فی الارض با موضوع علو در مقابل خدا

اما یکی دیگر از آیاتی که در بحث صلاح و فساد در قرآن کریم اهمیت دارد، آیات سوره مبارکه قصص است که در ابتدای سوره بحث از آیات فرعون و در پایان سوره بحث از داستان قارون است. در ابتدای سوره فرمود: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۹ فرعون در زمین علو کرد و از مفسدین بود. آیه بیان می کند که علو و برتری جویی بر دیگران سبب فساد فی الارض است. این علو سبب می شود که جامعه را طبقه بندی کند و طبقه ای را در ضعف و دیگری را در قدرت و عزت بنشاند. کسی که علو داشته باشد خود را مالک الرقاب مردم و جامعه می داند و هرکاری بخواهد با آنها می کند. زیرا آنها را مسیر تحقق

^۸ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۴

^۹ - سوره مبارکه قصص آیه ۴

خواستنه های خود و نردبان امیال خود می بیند، لذا هر تصرفی در این جامعه خواهد کرد. لذا فساد زاییده همین علو و برتری جویی است.

در پایان سوره مبارکه قصص هم وقتی داستان جناب موسی و قارون ذکر می شود، این تعبیر بیان شده است؛ فرمود: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^{۱۰} این دار آخرتی که در مقابل دار دنیا است که بخاطر عظمت و دوازدسترس بودن آن با «تلك» اشاره شده است، برای کسانی است که علو و فساد در زمین ندارند. یعنی این افراد به دار آخرت راه پیدا نخواهند کرد. در مقابل این علو و فساد هم تقوی الهی است؛ این متقین هستند که در مقابل به دار آخرت می رسند. البته ترتیب «علو» و «فساد» لزوماً ظهور در علیت ندارد ولی با توجه به صدر سوره بعید نیست فهمیده شود که علو ریشه حقیقی فساد است.

روایت عنوان بصری برای تبیین حقیقت علو در مقابل بندگی

در روایت ذیل این آیه شریفه در حدیث عنوان بصری^{۱۱} اینطور بیان می شود که این فرد برای تعلم به نزد حضرت آمد، حضرت ابتدا به او می گویند: «علم» قیل و قال نیست بلکه حقیقت نوری است که خدا در قلب کسی نازل می کند که بخواهد او را هدایت کند. «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ» بعد در ادامه حضرت می گویند اگر می خواهی به این وادی راه پیدا کنی اول باید به وادی بندگی پا بگذاری. «فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ» اگر کسی طلب بندگی را در خودش محقق کند خدا برای هدایت او علم به او می دهد. با همین حقیقت بندگی و خضوع در مقابل خداست که شرح صدر برای دریافت حقیقت اسلام و ایمان به او داده می شود.^{۱۲} بعد فرمودند برای رسیدن به این حقیقت بندگی و مسیر سه نکته را باید با خودت همراه کنی. اول اینکه باید احساس مالکیت نکنی. دوم اینکه دست از تدبیر خودت برداری و تفویض تدبیر به خدا کنی. سوم اینکه دل مشغولیات خدا و اوامر و دستورات الهی باشد. بعد حضرت فرمودند: «فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» یعنی اول قدم در وادی بندگی و تقوی همین است که از خودت مالکیت را خلع کنی و امورت را به خدا تفویض کنی و مشغول به دستورات الهی باشی. این است که انسان را به وادی تقوی می رساند.

^{۱۰} - سوره مبارکه قصص آیه ۸۳

^{۱۱} - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۲۵

^{۱۲} - اشاره به آیه شریفه سوره مبارکه انعام آیه ۱۲۵ که فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»

به تعبیر دیگر روایت نشان می دهد که در مقابل علو و فساد، رسیدن به حقیقت بندگی و تقوی است. کسی که بنده خدا شد دیگر دنبال علو و فساد و اثبات خود نیست. و الا انسان دنبال امر خودش است و حتماً فساد می کند. این علو و برتری جویی است که فساد ایجاد می کند و طرف مقابل این علو رسیدن به وادی بندگی خداست. کسی که علو بر دیگران را می خواهد، در واقع اصلش علو و استعلاء بر خدا می خواهد پیدا کند. اینکه در بعض روایات بیان شده است که اگر بند کفش بهتر را برای کفش خودت برداری، از مقام تقوی در این آیه شریفه بیرون هستی معنایش همین است.^{۱۳} یعنی همین مقدار علو و برتری جویی، بیرون وادی تقوی الهی است و فساد هم ایجاد می کند. این علو می تواند به جایی برسد که فرعونیت کند و بالاترین علو و استکبار را در مقابل خدا داشته باشد؛ که تبدیل به برتری جویی بر عباد هم خواهد شد. این علو تا جایی خواهد رسید که عباد الهی را اسیر خود می گیرد و همه وجود و زندگی آنها را ملک طلق خود می داند.

خلاصه این نکته را می خواستیم اشاره کنیم که این علو و برتری جویی که در سوره مبارکه قصص اشاره شده است و در صدر سوره با فرعون و در ذیل سوره با قارون توضیح داده می شود، همین عامل فساد است و اصل این علو هم استعلاء در مقابل خداوند متعال است و در رتبه بعد در مقابل اولیاء الهی است.^{۱۴} و البته این علو و برتری جویی سبب علو بر همه عالم و بقیه عباد هم خواهد شد. فساد زاییده همین علو و استکبار است. همانکه در خطبه قاصعه امیرالمومنین علیه السلام به عنوان امتحان و مسئله اصلی عالم بیان می کنند که باید در مقابل کبریا بی خداوند متعال خضوع کرد و همین مشکل ابلیس بوده است.^{۱۵}

روایت حفص بن غیاث در تبیین حقیقت علو

در روایت دیگری باز ذیل همین آیه اینطور بیان شده است؛ فرمود: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا حَفْصُ مَا مَنَزَلَةُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا بِمَنَزَلَةِ الْمَيْتَةِ إِذَا اضْطَرَّرْتُ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا يَا حَفْصُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلِمَ مَا الْعِبَادُ عَامِلُونَ وَ إِلَى مَا هُمْ صَائِرُونَ فَحَلَمَ عَنْهُمْ عِنْدَ أَعْمَالِهِمُ السَّيِّئَةِ لِعِلْمِهِ السَّابِقِ فِيهِمْ فَلَا يُغَرِّتُكَ حُسْنُ الطَّلَبِ مِمَّنْ لَا يَخَافُ الْقَوْتَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ الْآيَةُ، وَ جَعَلَ يَبْكِي وَ يَقُولُ

^{۱۳} - در روایت نبوی است که حضرت فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ شِيعَ نَعْلِهِ أَفْضَلَ مِنْ شِيعِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ» الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۳۹

^{۱۴} - اشاره به سوره مبارکه طه آیه ۶۴ که فرمود: «فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَنتُوا صَفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»

^{۱۵} - در ابتدای خطبه فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَبَسَ الْعِزَّ وَالْكَبْرِيَاءَ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِحَبْلِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ»

ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ آيَةِ ثُمَّ قَالَ فَازَ وَاللَّهِ الْأَبْرَارُ أَ تَدْرِي مَنْ هُمْ هُمُ الَّذِينَ لَا يُؤْذُونَ الذَّرَّ كَفَى بِخَشْيَةِ اللَّهِ عِلْمًا وَ كَفَى بِالْاِغْتِرَارِ بِاللَّهِ جَهْلًا الْحَدِيثُ»^{۱۶}

در این روایت حضرت می فرمایند حقیقت دنیا برای من چیزی است که به اضطرار از آن برمی دارم و گانه حضرت بیان می کنند که باید نگاه انسان به حیات الآخرة باشد. اینکه خدا فرصتی به انسان می دهد و در مقابل خطای او حلم می ورزد و برای او در دنیا فرصت ایجاد می کند، نباید سبب غرور و فریب او شود. بعد حضرت این آیه را خواندند «تلك الدار الآخرة الآيه» گریه کردند و فرمودند اینکه کسی خیال کند که با دنیا، انسان به دارالآخرة می رسد، این هوس خامی است که این آیه این هوس ها را از بین می برد.

بعد حضرت کسانی که به این مقام تقوی و دارالآخرة می رسند را توضیح می دهند که اینها ابرار هستند و آنها هستند که به فوز و پیروزی دست پیدا می کنند؛ اینها کسانی هستند که اهل اذیت و ظلم به کوچک ترین ذره این عالم نیستند؛ اینها کسانی هستند که بخاطر معرفت، به مقام خشیت الهی رسیده اند. بنظر ما نکته مهم همین است که حضرت می گویند انسان با معرفت و خشیت^{۱۷} و خضوع در مقابل خداوند متعال است که به وادی تقوی می رسد و از وادی علو و فساد بیرون می رود. فساد حتی در این حد که بخواهد به ذره ای در این عالم ظلم کند. کسی که به وادی بندگی و خشیت الهی می رسد از ظلم به عباد و فساد در زمین خارج می شود. اینکه امیرالمومنین فرمودند اگر همه عالم را بدهید یک دانه را به ظلم از دهان مورچه بگیرم، قبول نمی کنم همین است.^{۱۸} این مقام تقوی و این وصف امام المتقین است.

این حرف حضرت متفاوت با بحث حقوق حیواناتی است که امروز از کفار شنیده می شود. حرف آنها یک امر دیگری است که به غرض حیات دنیایی خودشان جایی برای حیوانات تعریف می کنند و حقوقی برای آنها بر محور لذت و هوای خود قرار می دهند. کسانی که میلیونی آدم کشته اند حرف از حقوق حیوانات می زنند که این حرف ها شبیه یک شوخی است!

فساد و خروج از وادی دعا در آیات سوره اعراف

آیه دیگری که در بحث تبیین حقیقت صلاح و فساد در ارتباط با بحث توحید مهم است آیات سوره مبارکه اعراف است. ابتدا فرموده: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ

^{۱۶} - تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۴۷

^{۱۷} - اشاره به سوره مبارکه فاطر آیه ۲۸ فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»

^{۱۸} - اشاره به حدیث معروف منقول در نهج البلاغه که فرمود: «وَاللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْتَنِي وَلَدَّةٍ لَأَتَّبِعِي»

حَيْثُاَ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^{۱۹} رب شما کسی است که این خلقت آسمان ها و زمین را در شش مرحله انجام داده است؛ و بر عرش که نقطه فرمانروایی و تدبیر عالم است مستوی شده است و بعد اوست که ذیل این تدبیر، شب را پوشش روز قرار داده است که آن را دنبال می کند. و شمس و قمر و نجوم همه مسخر به امر او هستند. یعنی خداوند خلقتی انجام داده است و امر و فرمان او در این عالم جاری است. بعید هم نیست کسی بگوید اینها همه شئون ربوبیت خدا نسبت به ما هم هست زیرا با «ربکم» ابتدای آیه بیان شده است. یعنی ربوبیت نسبت به این خلقت، در ارتباط با ربوبیت شماست.

بعد در دو آیه بعدی فرموده: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» در مقابل این خدا شما لسان دعا داشته باشید و از او بخواهید. این عالم خلق و امرش بدست اوست. شما قرار نیست از کس دیگری طلب کنید و فرد دیگری را بخوانید و صدا بزنید. این عالم به امر او تدبیر می شود. اگر قرار باشد این عالم مسخر برای شما هم بشود به امر و فرمان او این اتفاق می افتد. بدون دعا و بندگی در مقابل خدا در این عالم تصرف نکنید.

دعایی که در این آیه اشاره می شود مقصود دعای مصطلح نیست بلکه دعا «مخ العباده» است. در ادبیات قرآن خیلی اوقات بندگی در مقابل خدا با دعای الهی بیان می شود و در مقابل شرک هم دعا و صدا زدن دیگران تعبیر شده است؛ مثل تعابیر «تدعون من دون الله» و «فلا تدعوا مع الله احداً».

یعنی در این آیات ابتدا رب العالمین را تصویر می کند که عالم به امر اوست و او رب شما هم هست. و بعد فرموده شما باید دعا و بندگی در مقابل او داشته باشید. کسی که خلق و امر عالم بدست اوست در مقابلش دعا و بندگی و تضرع داشته باشید. کسی که همه عالم به فرمان اوست، را بخوانید که او مشکل شما را حل می کند و نیاز شما را برطرف می کند. در وادی بندگی و دعا همه عالم به فرمان الهی در مسیر شما تنظیم می شود. اما اگر کسی از این دعا و وادی بندگی بیرون شود، به وادی «اعتداء» و تجاوز از حدود کشیده خواهد شد. کسی که با دست خدا حرکت نمی کند بلکه با دست خود می خواهد راه را باز کند، این دچار تعدی و تجاوز خواهد شد.

در آیه بعدی در ادامه دستور به دعا می فرماید «و در زمین فساد نکنید» اگر قرار باشد شما دعا نکنید و بخواهید شرک بورزید و خودتان تدبیر این عالم را به عهده بگیرید، این سبب فساد فی الارض می شود. خداوند متعال این عالم را اصلاح کرده است و خلقت و امرش بدست خود اوست. هم خلقت او بر مدار صلاح بوده است و هم امر و فرمان او بر

^{۱۹} - سوره مبارکه اعراف آیه ۵۶

مدار صلاح است. امر خداوند برای هدایت عالم است. «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^{۲۰} او با امر خودش این عالم را به صلاح و مصلحت هدایت می‌کند. لذا شما هم باید ذیل امر و فرمان الهی قرار گیرید؛ شما قرار است ذیل همین خلقت و تدبیر و امر الهی در این عالم تصرف کنید که دعا و بندگی است. اگر از این خارج شوید و ذیل امر الهی نباشید، فساد در زمین ایجاد می‌شود. فساد فی الارض خروج انسان از وادی دعاست. انسانی که علو و استکبار در مقابل این خدا و رب العالمین کند و از امر او بیرون بزند، فساد می‌کند.

خداوند متعال خلقتی انجام داده است و امری کرده است که همه عالم بر مدار او حرکت می‌کند. از شما هم خواسته است که دعا و بندگی کنید. این همان امر شماس است و قرار است این امر شما را حرکت دهد. لکن شما موجود مختاری هستید که می‌توانید از این امر الهی بیرون بزنید و اعتداء کنید. اگر شما وظیفه انجام دهید و از دعا و بندگی خارج نشوید، همه شئون زندگی شما بر مدار همین خلقت و امر الهی که صلاح عالم است، تنظیم می‌شود. اما اگر تخلف و اعتداء رخ دهد، همین جا فساد فی الارض خواهد بود. لذا از ما خواسته اند که فقط دست مان به دامن خدا باشد و روح همه اعمال انسان دعا و تقاضای از او باشد. مومن همه کارش ولو تصرفات اجتماعی او، عبادت و تقاضای از خداست. دست او را می‌بیند و ذیل فرمان اوست و فقط از او می‌خواهد و او را صدا می‌زند. پس روشن می‌شود مدار عالم توحید و ربوبیت اوست و صلاح هم ماندن در همین وادی و صدا زدن خداست و در مقابل فساد خروج از وادی دعا و پرستش است. والحمدلله...

^{۲۰} - سوره مبارکه طه آیه ۵۰